

بازرسی شد
۳ - ۳



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *مطالعہ فقہ حنفی*
 مؤلف: *شرف کبیر خان*

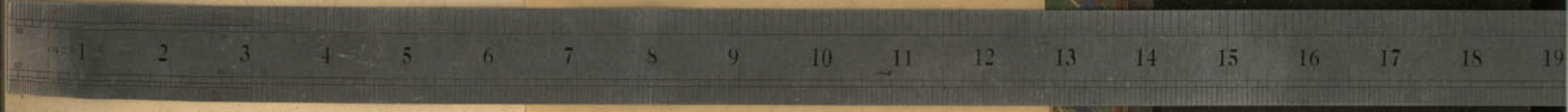
شماره ثبت کتاب: *۹۲۰۴۷*
 تاریخ: *۱۳۱۷*

شماره قفسه: *۴۸۵۳*
 شماره ثبت: *۵۷۲۵*



یازدید شد
 ۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
 ۵۷۴۵





| | |
|--------------------------|------------------------|
| نام حق بزبان بیداریم | که جان و شس میخوانیم |
| مکان مصلحت و قیوم و هم | خالق و رازق و زوف و هم |
| هر چه هست از بندگی و است | همه زویا منت سپید است |
| طاعت او است در حقش | برین خلق سپید و ش |

۲۰

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| داد ما را کتاب تا خوانیم | کرد ما را خطاب تا داریم |
| هر چه پوهنت کن کنیم | طاعت او بجا کنیم |
| استخوان و کفست غیر آن کرب | منیت سپود بجز بیا کرب |
| روز و شب طالب قبولیم | سر و دانت رسولیم |

در رفت سپهر کائنات کوه

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| مشق اگر پیشوا دارم | مشقانی چو مصطفی محمد |
| مهر و جسته و کزین همه | سپهر و خاتم و کین همه |
| او شریعت پسا کند را | او طریقت عیان کند را |
| صلوات خدای نبی باد | آرزو بر جنبه پاسبانی باد |
| امت او دوست یارم | دوستدار چسپا یارم |
| چون بوی بکر و بزم عثمان | مرغی ان علیهم الرضوان |

رحمت حق نثار اشش باد و بر حسب تو شدش

باب اول در بیان فضائل و مناقب حضرت زین العابدین

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| ای ضعیف با طهارت کس | خانه دیر خود عمارت کس |
| چون ماری طهارت ظاهر | باطنت تیر تو کس ظاهر |
| آن طهارت که قدم جیم آمد | طنابرت را همه چه قیم آمد |
| شخصی و ضو چو پاک کنی | اب اگر نیست تو خاک کنی |
| شرح این سپس نوح را گویم | را که چو کاش شمع را گویم |

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| در طهارت فیضه و نیت | بر تو خوانم روان بی منت |
| پس پل سنار و روز بکجه | تو همه بسم خیزون کنم |
| ابدست و نماز پا بد کرد | دل مقام نیاباید کرد |
| روز محشر که جان از بود | اولین پیش از نماز بود |
| پس مکس در نماز با تقییر | تا دران وز باشد تیر |
| خود پسنانی چسب کفایت | در معنی کج که چون نیت |
| غم دین خور که غم بنسیم | همه بنامش تر از این است |



| | |
|--------------------------|-----------------------|
| غم دنیا مجوز که سپود است | هچکس در حجاب نیاست |
| میں بعینہ وقت و موعظم | نی چو نادان اتمی و غم |
| پیش از کفایت اندل لطف | غذ من صفت نیت پند |
| لیک برتند خوش کوشید | بزرگ کاری و نمودیشدن |
| مرا قدر مجال کوشیدم | فقد را بر لظنم پوشیدم |
| نخعی غیب کر تو بتوانی | که در وحسب پوستان |
| اسپ تازی که حبت تاز | لاسه خرد شیتین سندان |

صد و هشتاد و نیت بود با
ایق و زکار صاحب است

موجر و دلست یا هیا و آ
لاجرم بنی نظین لقا و آت

این ایاد کار شرفست
نام او در حجاب این طرا

از نجار است مولد و پیش
وزنه ارسان علوم و پیش

یا الهی بن تو نویسم
راه بنای بسوی حقیم

در صبح و روح وین
در وضو نیت خیر و نیت

شپش روی دست و مسح ستر است
شپش مای نیند معبر است

برع پس مسح فرض ماید
لازمش هر چه فرض ماید

سنت آدم است
سنت آدم است

سنت آدم است و ده ما
هر که دست مرده است

شپش در پیش بر مسواست
نام تو کفش از پول پاک است

مصنوع مسح کوشش و تنجا
بسه کراش سپت اعضا

سنت آدم است
سنت آدم است

سنت آدم است
سنت آدم است

| | |
|-----------------------|---------------------------|
| باغخیل کحی استیاق | کشم این جمله اعلی الاطلاق |
| عضو کرستی که روان بود | را ندان آب جز دوی تو |

فصل سوم در استسما

| | |
|-------------------------|-----------------------|
| در وضو شش مرتبه است | نیت و زان پس است |
| بسمه پس مسح و آنچه تریب | بمیا من بدایت از پاوه |
| که پوئح از غیر میل | مسح کردن ازین قبل |

فصل چهارم در کرمات

| | |
|------------------------|-----------------------|
| آب اندر دهاں و در پی | بخت چپ که بهیستی |
| آب بر روی سخت تر کرد | عورت خویش را نظر کرد |
| خوی در آب شستن از غدا | سخن اندر مقام استبنا |
| ور تو پستی است شمان | در میاں که بهیستی مان |
| هر که این شش که بهیستی | دایم اندر رفاقت مان |

باب دوم در میان کرمات

| | |
|------------------------|--------------------|
| آنچه پیش و پس عیان کرد | ابد است ترایان کرد |
|------------------------|--------------------|

| | |
|--|-------------------------|
| مکان بادگان ز پیش بود | که وضو سبب کجای پیش بود |
| یرم و خون که روان بی باشد | تی کنی پرومان همی باشد |
| خواب کجی زده وضو | کجی بز خواب بی چکسند |
| قهقه در نماز و پیشوشی | باز دیوانگی و مدبوشی |
| هر که باشد مباشرت فاش | فوج در منسج و بار برش |
| باب م غسل و آن شست بر غسل غسل و آن غسل | |
| هر که بادانش و تیز نو | فرض در غسل و چیز نو |

| | |
|------------------------|------------------------|
| آب در پستی و دکان بود | بر همه عصمت و خور و کد |
| صل دوم در غسل | |
| سپت غسل سبکی بوی | یاد گیرش که بهتر از تو |
| شستن دست و فوج با پا | دور کردن نجاست از پیش |
| پس وضو سپاس چندان | شستن سر با سر ناپا |
| از زمانی که موی امانند | شاید انموی از آبکند |
| در تک موج آب را را | باقی خشک همچنان ماند |

این فصل سوم در حدیث است

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| مکن سپراف با جانی | چون لاسپه فرخانی |
| لقف آب چوں روان بود | لقف عمر بن خطاب بود |
| در وضو آب کین و چمن است | عینل احپایس است |
| در وضو کین نهیست بنجا | دار مرد سپت و روی |
| پس بدان نسیم من که نمنا | پای میدی آسچ میدا |
| مخمس کیس عینل تعلیم | بر سپر خویش بر زد و نمس |

| | |
|----------------------------|-----------------------|
| بست این حسیط با طرد | که بود آب توبه چمانه |
| ورقهای عجمه بر لب جو | نبت اسراف سر چه پو |
| باب چهارم در وجوب غسل کردن | |
| که تو خواهی که شریع | بایدت جد و جبه و دل |
| انچه از وی سوال نمود | نیز ذکر طلال غنیم بود |
| و طلب کردن حقیقت کا | از حسد شرمدار و شرم |
| عینل از حج چسند فرس | بر زن و مرد سپس و شمس |

چون شو پاک ز نفاق خیر
عین و حبش و شرع و عقیق

بر زنی زاکم شو دایم
عین با چوب نماز کم

مرد را چون کز چنان کرد
که در اندام زن بخاک کرد

عین و حبش شود از آنجا
که چنان حال نیست از آنجا

عین و حبش کند جنابیم
بر زن مرد اس ماکرم

با عجب در میانیم

چار چیز است در تیمم و جن
میدهم مرتب با عین و جن

نیت و قصد خاک ای پسر
خاک از جای پاک بجهت

نیت است که نیت
که نمازت بباح کردا

چون زدی سر و پوخت
خاک پس مالش بر و گو کردی

پس در بار چوب زنی حال
هر دو سپا عد و مصلحت

در تیمم نیت است چار
که ترا پس حجت چار

ز و ما شرط نیت است آفتاب
در تیمم تو نیت را دیدار

هر چه آن ناقص و جناب
ناقص اندر تیمم او باد

وانکه قادر شود بر طبع
ز و شود در زمان تیسیم دو

هر که میسر از آب دور بود
این تیسیم و را ظهور بود

در بود آب کمتی از نیلی
بپشت در نار و آیش قبل

پهل در شع ثلث فرست
کر را در انشت و در

ثلث و پنک پت چار خرا
ازت درهای شتر خوا

اب شتم در میان منار قبل چنان قبل منار قبل

هر که او طالب لطیف بود
مقتد آیش ابو حنیفه بود

او در اسلام صوفی صفا

در شریعت و فی و بهر و

بشنوا ز من سال منبوا

را که صافی تهت مشربا

صنط کس این و منصفه

شش و ن کار و سوس و

تا من از تو با نو اگر دو

فرض و ففانت همبر و

آنچه پس من کف من است

عرض دارم که موضع عرض

نیشیت و طهارت و

پوشش عورت همیکال

رویا سوی مستل و

عم اسلام مایدت خود

| | |
|-----------------------|-------------------------|
| شش و یک در اندرون | فرض کسب نماز کبریا |
| ان قائم دست است و کرم | مقدّم احسنه و سجده |
| پس بول آمدن فیضش | از من زای اعتقاد و نماز |

صلی دوم در واجبات نماز

| | |
|----------------------|---------------------------|
| واجبات نماز ماهفت | را که از فرضی است |
| فاتحه سوره سوره قرآن | در روی اول از فرضیه بخوان |
| لیکند طوع و پسنت | سوره با فاتحه بکبر کنمت |

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| کاخ شیش چو اولیس باش | سوره با فاتحه فرس باش |
| در بلندی بسد باید خواند | و آنچه سبقت است باید خواند |
| مقدّم اول از وجوبات | باز در احسنه است |
| نیز در وتر شد قویا | باز تعدیل حسب ارکان |
| لیک در عید واجبی | را که کچهر میاید |

صلی سوم در پالیان

| | |
|--------------------|--------------------|
| سجده سه و با تلاوت | واجب آمد با بقا قل |
|--------------------|--------------------|



| | |
|------------------------|----------------------|
| و اندر کس پستی در آرد | و ندیر را پستی از |
| سین صحر و پارس کرد | و کس پیش او عیان کرد |
| کر کے فخر ایکیا | یا کند ترک واجب آید |
| سجد و سپور چو پست | جز بخت است آن نماز |
| ای مندی بر و و و سلام | کوی آنکه پناحی تمام |
| چند پست نه بستا | او بتو چو پوزر |
| از کی سپوراد و سجد است | شرع امور کر تر پست |



| | |
|----------------------|------------------------|
| بر امامی که مهتدی ما | سپور او سپور و سجد است |
| مصدی اگر سپور افتاد | سجد و سپور و سجد است |
| سپور و امام کریه | طاعتش را سجد است |
| فصل چهارم در سجد است | |
| سجدت از من است پاره | دو از آن قوی است و و |
| نچه قوی است پست | بعد از آن را عود و شکر |
| از سجدت پست پست | سمع الله قریب است |



| | |
|---------------------|-----------------------|
| پسند آمد نام پرورد | مقتدی نبالک |
| بارت سحر در کوه بود | بختیگر در بس و در بود |
| فانته در دوی نیلین | یوسف است علی کزین |
| پس دل آمد مایه نظر | زود ما سینه مستم |

شما می نماز

| | |
|--------------------|-------------------------|
| سنت فعلی من است | یادگیر شکر ترا سپرد |
| پس رفیع است نمازین | واکنه بر جای حج و زیارت |



| | |
|-----------------------|------------------------|
| بعد از آن دست پرورد | بهری زین یافت بهر او |
| مژمان بچشم القابل | دست بر سپینه تیر بر جا |
| دست بر کله کوه بن | دست بر بس بود در او |
| سعد و ارید در میان دو | شکم از زان و رود در او |
| بزرگ پای چپ نشسته | بزرگشت پوی می کنی |
| بارگردان تو روی دستم | بهرین و بسیار خوش تمام |
| گر کسی بر تو شب است | مستحب از دست نکند |

ای دست پر زور و جگر
 مستجاب و زینت است از
 بعد از آن بر چه سبب است
 یادگیری شش که زینت است

باب ششم در معانی شش

آنچه فرض است در شش
 هفتاد رکعت بود که در آن
 دو صبح و دو عصر است
 چار و دو وقت عصر است
 پانزدهم و چهاردهم
 و در آن چهاردهم
 و در آن چهاردهم
 بر همه واجب است که در آن

ایستادگی که در شش است

علم است از پیش
 پیش شش که در دو دو
 پنج خالص است
 غیر از این هر چه سبب است
 پنج است از مکه است
 خواجا ما هر چه سبب است

باب هفتم در بیان وقت نماز

روز و در علم شش
 پنج است جز آنکه در آن



| | |
|---------------------|-----------------------|
| از جماع و شرب دور | و زهر خوردنی است |
| و نضدان بسد | تا سپاسی ریختن |
| نیت روغن کلدانی | در قضا جز شرب بود |
| یک مروت می توان | تا پیشین زلال شود |
| چنانکه خلط بکنی | نیت روز و جز شرب بکنی |
| مکن و شرب در کله چو | نیت نقصان و زهر |
| کرگسی که در دهان | می نشاید و را مانده |



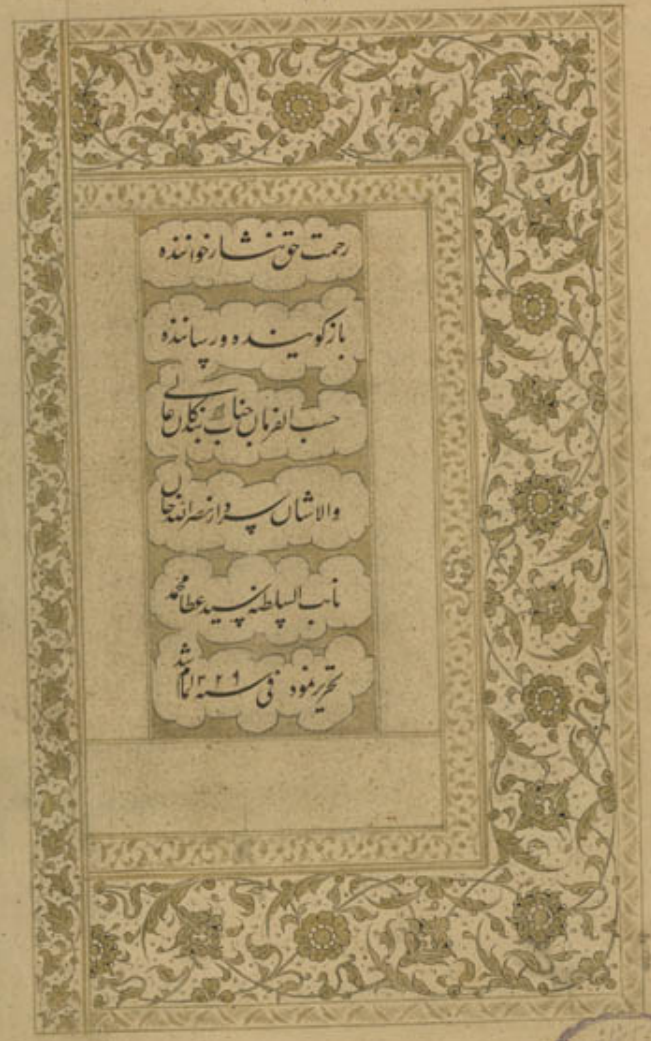
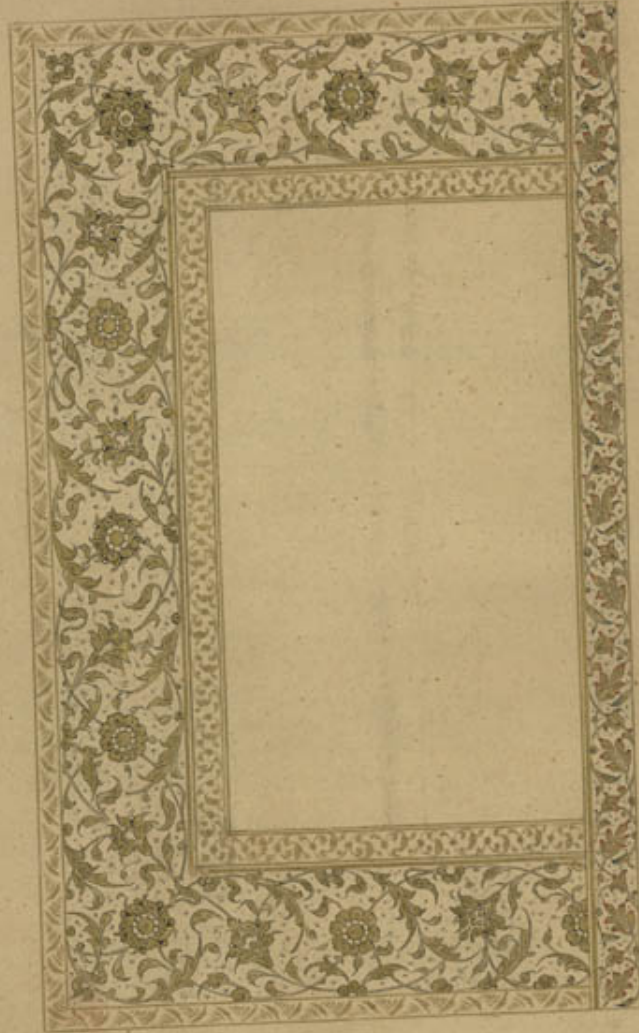
| | |
|----------------------|-------------------------|
| نمک و سرکه که بپزند | روز باقی است که زهر بود |
| روز و باقی بود | از که است با سپاسی |
| در کخی مسح روغن و سپ | بر سر و چشم نیت است |
| نما که از جنب طیفی | علما اندر سر فرما |
| که ضرورت بود بر | بی ضرورت چنان خطابا |
| بفراموشی ارگسی و حور | است هر دو را زهری |
| روغن سنت است | که تو سپاسی و زهر |



و بقصد است بر روی کتاب
 باز آمد بخت او گفت
 که خوری است ز غدا
 بر تو لازم بخت
 چو پند کلان بود
 در طوع اگر شوی
 تا توانی در پیش
 کردی که قصه در خورد
 بنهار و مجامعت کردی



شست کیس طعاب با بد
 پاکی بخت کردش آرد
 یاد و سه روز و راسانی
 تا شوی از حیات بر خورد
 نام
 از برای این است که
 با دلیرش که نخواست
 هر که پس اجب بود
 واجب و فرض و نعل حق
 نو و سه برف و سه سال
 از وفات پهلوان
 پند از مینای دل
 بود که پس نظر است چکل



رحمت حق شاد خواننده

بازگوشینده و رساننده

سبب افران خباب بجان ما

والاشان سپه از سران دنیا

نایب الساطین سپید عظمی

تحریر نموده فی ۱۳۰۲





